نگاه

در تکریم غیرت و غربت شهید آیت‌الله حسین غفاری

بیدارگری در سالیان خموشی!

شاهد توحیدی

شهید آیت‌الله حسین غفاری در سال ۱۲۹۵ه ش، در روستای دهخوارقان تبریز (آذرشهر فعلی) در خانواده‌ای کشاورز و تنگدست به دنیا آمد. گفته می‌شود که هفت تن از اجداد مادری شهید غفاری، در مبارزه با بیگانگان شهید شده‌اند و آرامگاه همه آنها در مسجد حسنلوی آذرشهر است. شاید بتوان گفت جسارت و شهامت مثال زدنی شهید غفاری در دوران مبارزه، ریشه در چنین فداکاری‌هایی دارد. او در کودکی پدر را از دست داد و به ناچار برای اداره خانواده، به کشاورزی و کارگری پرداخت. با تشویق دایی‌اش حاج میرزا حسن غفاری (دهخوارقانی)، به تحصیل علوم دینی مشغول شد. او در سال ۱۳۲۵ه .ش و در سن ۳۰ سالگی، برای ادامه تحصیل به قم رفت و ۱۱ سال از محضر آیات عظام: حجت کوه کمره‌ای، خوانساری، بروجردی و فیض استفاده کرد و نسبت به تمام آنان، ارادتی خاص داشت. در دوره تحصیل با آیت‌الله میرزا علی مقدسی تبریزی، صاحب هفته‌نامه «الدین و الحیات» آشنا شد و بعدها دختر ایشان را به همسری برگزید و زندگی محقرش را در یکی از فقیرنشین‌ترین محلات قم به نام باغ پنبه آغاز کرد. شهید آیت‌الله غفاری با گروه‌های مختلف اجتماعی، در مراوده بود و هم از این روی از وضعیت نابسامان محرومین جامعه - که خود نیز در زمره ایشان به شمار می‌رفت- به‌خوبی آگاهی داشت. وی در سال‌های قبل از ۱۳۴۱ه ش و به عنوان تبلیغ و ارشاد دینی، به آگاه‌سازی مردم در نقاط مختلف کشور نیز می‌پرداخت.

همزمان با آغاز نهضت امام خمینی در سال ۴۱، در مسجد الهادی که امامت آن را به عهده داشت، علیه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، سخنرانی و همراه با دیگر علمای آگاه، اعلامیه‌هایی را امضا، چاپ و توزیع کرد. او پس از فاجعه مدرسه فیضیه قم و مدرسه طالبیه تبریز در فروردین ۴۲، سخنرانی‌های تندی را ایراد کرد و در دی‌ماه ۱۳۴۳، دو روز پس از سخنرانی در مسجد خاتم‌الاوصیاء، دستگیر و زندانی شد. او در زندان نیز دست از تبلیغ برنداشت و همراه

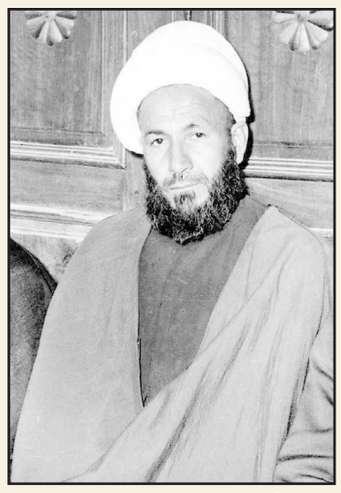

شهید آیت‌الله حسین غفاری

با مطالعه، ساعاتی را به تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه، فقه و تاریخ به زندانیان مشتاق اختصاص داد. وی در سالیانی که کمتر کسی جرئت مخالفت با رژیم ستمشاهی را داشت، به عنوان بازوی پرتوان امام خمینی، همواره در میدان مبارزه بود. او در این طریق، لحظه‌ای از پا ننشست و بارها به زندان افتاد، از جمله پس از دستگیری امام خمینی در شب ۱۴ خرداد ۴۲ که به همراه ۸۰ تن از روحانیون دستگیر شد و ۴۰ روز در زندان بود. او پس از آزادی، به علمایی که از سراسر ایران به شهری آمده و در حمایت از آزادی امام خمینی تجمع کرده بودند، پیوست و تلگرافی برای آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر سحابی فرستاد که منجر به دستگیری مجدد او در ۴ بهمن ۴۳، به جرم ضدیت علیه امنیت کشور شد و طبق حکم دادستانی ارتش، تا ۱۵ فروردین ۴۴ در زندان بود. وی در مرداد سال ۴۵، از مرحوم فلسفی برای سخنرانی در مسجد الهادی دعوت کرد و ساواک از این سخنرانی و برگزارکننده آن گزارش مفصلی تهیه کرد. شهید غفاری خود نیز به مناسبت‌های گوناگون به ایراد سخنرانی می‌پرداخت و دستگیر می‌شد. سرانجام در تیر سال ۵۳، ساواک برای آخرین بار، وی را دستگیر نمود و ضمن بازرسی منزلش، به اعلامیه‌های فراوانی دست یافت. آیت‌الله مورد بازجویی‌های گوناگون قرار گرفت، تا کیفیت و میزان ارتباط او با امام مشخص شود. رژیم شاه برای دستیابی به اطلاعات مورد نظر خود، از هیچ فشار و شکنجه‌ای خودداری نکرد و سرانجام او را در شش دی ۱۳۵۳، به شهادت رساند. خبر شهادت آیت‌الله غفاری، موج عظیمی را در میان مبارزان به راه انداخت، به‌طوری که رژیم ناچار شد پیکر او را شبانه به قم بفرستد، اما طلاب و مردم قم از موضوع مطلع شدند و تشییع جنازه باشکوهی را برای او برگزار کردند. در آن مراسم برای نخستین بار، شعارهایی علیه حکومت داده شد و عده‌ای از طلاب نیز دستگیر شدند. روحش شاد و یادش گرامی باد.

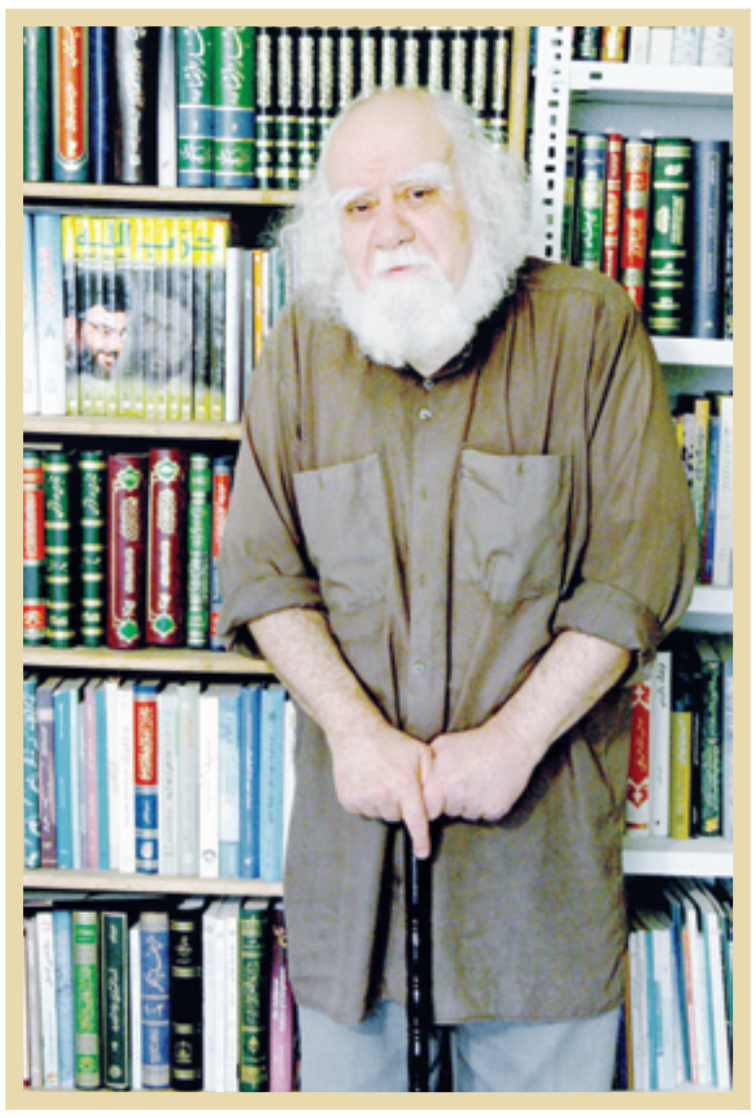

زنده‌یاد استاد محمدرضا حکیمی، در کتابخانه منزل شخصی

مرحوم حکیمی جلد اول کتاب الحیاه را به امام خمینی تقدیم کردند و با ایشان همراه بودند. امام نیز در نامه‌ای که از نجف برای آن مرحوم ارسال کردند، ایشان را با عنوان احترام‌آمیز «جناب مستطاب ثقة الاسلام آقای حکیمی - دامت افاضاته» مورد خطاب قرار دادند. استاد منتقد رفتار غیر عدالت‌گرایانه و سرمایه‌دارانه برخی مسئولان بودند و بر عملکرد آنان ایرادات جدی داشتند. البته من شیوه ایشان را که گاهی رفتارهای قهرآمیزی نشان می‌دادند، نمی‌پسندیدم! انسان همیشه باید در صحنه باشد و نقدهای مدلل و مصحح و ایجابی را پیشنهاد بدهد

خوانشی ساختارشناسانه و تاریخ‌مند، از پروژه عدالت‌خواهی زنده‌یاد محمدرضا حکیمی

سودای سعادتمندانه «جامعه‌سازی قرآنی»

حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالحسین خسروپناه

سالی که آن را سپری می‌کنیم، محمل رویدادی تلخ بود که همانا رحلت فیلسوف عدالت، زنده‌یاد استاد محمدرضا حکیمی خراسانی است. از این روی و در نکوداشت مکانت آن فرزانه فقید، مقال ذیل را به شما تقدیم می‌داریم. در این خوانش ساختارشناسانه و تاریخ‌مند، حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالحسین خسروپناه، پروژه عدالت‌خواهی آن بزرگ را به تحلیل و ارزیابی نشسته است. امید آنکه علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ ارتباطات دوسویه با جریان سنتی و روشنفکر

ویژگی شاخص مرحوم علامه محمدرضا حکیمی، ارتباط دوسویه با جریان روشنفکری و جریان سنتی بود. ایشان هم با روشنفکرانی چون دکتر علی شریعتی و دکتر حمید عنایت، اهل گفت‌وگو و مباحثه بودند و هم با حوزویان سنتی ارتباط وثیق معرفتی داشتند. نامه حکیمی به فیدل کاسترو در تبیین توحید و عدل و سعادت دنیا و آخرت و تربیت و سیاست، نشانه دغدغه ایمانی ایشان است. مکتب تفکیک نزد وی، تفکیک معرفت دینی از معرفت فلسفی و عرفانی معنا شد. دیدگاه‌های عدالت‌گرایانه و اقتصادی استاد حکیمی را باید در دایره‌المعارف «الحیاه» یافت. شاگردی وی نزد شخصیت‌های بزرگ، ایشان را در علوم مختلف از جمله علوم غریبه، صاحب فنون ساخت. استاد حکیمی شخصیت ویژه‌ای داشتند. ایشان نه تنها مؤلف دهها جلد کتاب پژوهشی بودند، بلکه به آنچه می‌نوشتند، عامل و دردمند بودند. نقدهای او، حزبی و رقیب‌شکنانه نبود. کتاب‌هایشان را برای رونق زندگی مادی خود نمی‌نوشتند، بنابراین با وجود چاپ‌های متعدد، حق‌التألیف مطالبه نمی‌کردند و حاضر به دریافت جایزه فارابی نمی‌شدند! زیست عالمانه و زاهدانه استاد حکیمی، نمونه کم‌نظیر تاریخ معاصر ماست که از ایشان «الحیاه» مجسم را ساخت! همانگونه که اشارت رفت، مرحوم حکیمی روابط عمومی خیلی خوبی داشتند. ایشان در خرداد سال ۱۳۴۵ش، از خراسان به تهران رفتند، با شهید آیت‌الله مرتضی مطهری و علامه محمدتقی جعفری دوستی و با دکتر علی شریعتی ارتباط داشتند، به‌طوری که دکتر شریعتی از ایشان با عنوان «برادرم، مرد آگاهی و ایمان، اخلاص و تقوی، آزادی و ادب، دانش و دین، محمدرضا حکیمی...» یاد می‌کرد. من معتقدم بسیاری از اندیشه‌های اقتصادی شریعتی، متأثر از کتاب الحیات حکیمی بود. دکتر شریعتی در نامه‌ای به استاد حکیمی، اجازه تصحیح آثارش را به وی داده بود. ظاهراً مرحوم حکیمی گفت‌وگویی با شهید بهشتی داشتند و بنا بر توصیه ایشان، قرار شد در آثار دکتر شریعتی دست نبرند. ایشان با کم و زیاد کردن آثار شریعتی موافق نبودند، ولی پاورقی نوشتن ایرادی نداشت. مثل کاری که استاد محمدتقی شریعتی، درباره کتاب «اسلام‌شناسی مشهد» انجام دادند و با اضافه کردن ملاحظاتی در پاورقی کتاب، نظرشان را نوشتند. اگر آثار شریعتی با ملاحظات مرحوم حکیمی چاپ می‌شد، بر بسیاری آشکار می‌شد که اشتباهات شریعتی چه مواردی است. به نظرم حاشیه نزدن بر آثار دکتر شریعتی کار درستی نبود. به هر حال ارتباط مرحوم حکیمی با دو جریان سنتی و روشنفکری، نشانه سعه وجودی ایشان است. البته ایشان از جریان روشنفکری و از جریان سنتی تأثیر نپذیرفت، بلکه در مقام یک اندیشمند اظهارنظر می‌کرد.

■ پروژه فکری استاد حکیمی

پروژه فکری استاد حکیمی، ترویج و تبلیغ اندیشه عدالت بود که در کل آثارشان جریان دارد، اما ایشان این پروژه را با متدولوژی برگرفته از مکتب تفکیک پیگیری می‌کردند که باید این دو را از هم جدا کرد. مکتب تفکیک یا مکتب مَعارفی خراسان، اندیشه‌ای مبتنی بر خالص‌سازی معارف دینی و تفکیک و جدایی آن از اندیشه‌های فلسفی و عرفانی است که آغازگر آن مرحوم میرزا مهدی غروی اصفهانی (۱۳۶۵-۱۳۰۳ق) عالم شیعه قرن چهاردهم قمری در مشهد، دانش‌آموخته نجف و از شاگردان میرزای نایینی بود. ایشان پس از مهاجرت به مشهد فقه، اصول و دروس معارف را تدریس کرد و به مخالفت با فلسفه پرداخت و مکتب معارفی خراسان یا مکتب تفکیک را بنا نهاد. ابواب الهدی، اعجاز القرآن و تقریرات، از آثار به جای مانده از ایشان است. مکتب تفکیک تاکنون، سه دوره را پشت سر گذاشته است: دوره میرزا مهدی اصفهانی، دوره حاج شیخ مجتبی قزوینی و دوره آقای سیدجعفر سیدان. میرزا مهدی اصفهانی، منطق و فلسفه را قبول نداشت و حتی برهان و قیاس شکل اول را قبول نمی‌کرد! برخی از ویژگی‌های بارز این دوره عبارتند از: تنافی گفتمان فلسفه و عرفان با اسلام اصیل و عدم حجیت قطع و یقین، مگر اینکه از طریق کتاب و سنت باشد. دوره دوم، دوره کسانی چون شیخ مجتبی قزوینی و میرزا جواد آقا تهرانی است که با قلم استاد حکیمی شناخته می‌شوند. دیدگاه‌های مهم این دوره عبارتند از: خالص ماندن شناخت‌های قرآنی و فهم معارف اسلامی از تأویل، تباین و تناقض میان دین، فلسفه و عرفان. توجه به جریان‌های سه‌گانه وحی (دین و قرآن)، عقل (فلسفه و برهان) و کشف (ریاضت و عرفان) و انکار واقعیتی به نام فلسفه اسلامی و عرفان اسلامی. دوره سوم، دوره‌ای است که آقای سیدجعفر سیدان، آغازگر آن دانسته شده است.

■ روش‌شناسی استاد حکیمی

نکته دیگر درباره روش‌شناسی مرحوم حکیمی است. ایشان با توجه به تسلطی که در ادبیات، فقه اصول و سایر حوزه‌های علوم اسلامی داشتند، روش اجتهاد را می‌پذیرفتند، ولی تأویل آموزه‌های دینی و نصوص قرآنی و روایی را با آموزه‌های فلسفی و عرفانی قبول نداشتند و آن را جایز نمی‌دانستند. این روش، کاملاً در برابر روش دکتر سروش است که می‌گوید: هر پیش‌فرضی در متون دینی تأثیر دارد، ولی استاد حکیمی با قبول فهم خالص، مخالف تحمیل و تأویل بود. به بیان دیگر ایشان معتقد بود که ما نباید آرای فلاسفه و عرفا را بر مکتب دینی تحمیل کنیم. به هر حال دو دغدغه مهم ایشان عدم تأویل معرفت دینی به غیر دینی و تفکیک معرفت دینی از غیر دینی بود. با توجه به این دو ویژگی مرحوم حکیمی، می‌توان گفت مکتب تفکیک، مکتبی اخباری نیست و اصول فقه را قبول دارد. مکتب تفکیک، مکتب ظاهرگرایی نیست که مثلاً از دلالت‌های التزامی استفاده نکند. مکتب تفکیک مکتب عدم استنطاق نصوص دینی نیست و معتقد است با عرضه پرسش‌های جدید بر نصوص دینی، به پاسخ‌های جدیدی می‌رسیم، اما نصوص دینی را نباید تأویل کرد. مثلاً نباید آرای سوسیالیست‌ها را بر متون دینی تحمیل کرد و نصوص را به تأویل برد. بنابراین روش ایشان، منطبق بر مکتب میرزا نیست که روش منطقی را قبول ندارد. بر اساس این متدولوژی، مرحوم حکیمی یک نظریه‌پردازی انجام دادند: الهیات اسلامی را تدوین کردند و بر همین اساس، کتابی در دو جلد با نام: «الهیئت الهی و الهیئت بشری» (نظرها) مجلد اول، «الهیئت الهی، الهیئت بشری» (مدخل) مجلد دوم را تدوین کردند. بخش اول کتاب، حاوی نظرات ۴۲ نفر از دانشمندان متقدم و متأخر، از اهالی دین و فلسفه الهیات در طول ۱۲ قرن است.. نویسنده در مطلبی تحت عنوان «آفاق تأمل» می‌نویسد: «بنگرید و دریابید که آیا اصحاب مکتب تفکیک، جز این را می‌گویند که این بزرگان گفته‌اند؟...». آقای حکیمی نمی‌گویند علوم دیگر را فرا نگیرید، بلکه می‌گویند فلسفه اسلامی و فلسفه غرب را فرا بگیرید، چه اینکه مرحوم حکیمی خودشان فرا گرفته بودند. ایشان ریاضت‌هایی هم داشتند، ولی می‌گفتند اگر در ریاضت‌ها به کشف و شهود رسیدید، آن را بر قرآن و بر نصوص دینی تحمیل نکنید. نصوص دینی صامت نیستند، بگذارید خودشان حرف بزنند. در همین راستا کتاب «معاد جسمانی» را می‌نویسند که نقد معاد ملاصدرا است. ایشان در کتاب مکتب تفکیک، همین متدولوژی را دنبال و تلاش می‌کردند تا نشان بدهند که علمای دیگر هم همین روش را داشتند و این تفکر در بزرگان فراوانی بوده است.

■ نظری بر کتاب ۱۲ جلدی الحیاه

الحیاه، کتابی ۱۲ جلدی به زبان عربی، نوشته محمدرضا حکیمی و دو برادر ایشان علی و محمد حکیمی است. آغاز نگارش این کتاب، در سال ۱۳۵۳ش بود و آخرین جلد آن در سال ۱۳۹۴ش منتشر شد. هدف نویسندگان، ارائه سیمای اسلام و تشیع، بر محور عدالت اجتماعی و آزادگی فردی بود و منبع اصلی خود را قرآن و حدیث می‌دانستند. احمد آرام شش جلد اول این کتاب را به فارسی ترجمه کرد. بنا به نوشته مؤلفان، الحیاه سعی دارد تا سیمای ویژه‌ای از اسلام و تشیع را ترسیم کند، اسلامی که محور آن عدالت در اجتماع و آزادگی فردی است. در مجلدات نخست، الگوهای عملی و در جلدهای پایانی، بیشتر مبانی نظری تبیین شده‌اند. به گفته نویسندگان، تعالیم اسلام در الحیاه، بر پایه قرآن و حدیث گردآوری و تدوین شده و مبتنی بر چهار رکن عمده: مذهب، انسان، زمان و زندگی هستند. این کتاب که در ۱۲ جلد و ۴۰ باب (هر باب چند فصل است) تنظیم شده و از زاویه نگاه قرآن و سنت، به این چهار رکن پرداخته است.

ویژگی کتاب الحیاه، به روز بودن آن است. مرحوم حکیمی در پاسخ به پرسش‌های مطرح شده توسط مارکسیست‌ها، لیبرال‌ها و نیز درباره موضوعاتی چون: بانکداری مدرن، موضوع را بر نصوص دینی عرضه و استنطاق کرده و توانسته‌اند به پاسخ برسند. البته مرحوم حکیمی تک نگاره‌هایی هم دارند که برگرفته از الحیاه است، مثل کتاب‌های: «منهای فقر»، «جامعه‌سازی قرآنی». این تک نگاره‌ها در تکمیل مباحث الحیاه، بسیار کارآمدند. در واقع این چهل باب، دربردارنده یک منظومه فکری و جهان‌بینی الهی و مباحث خانوادگی هستند. به نظر من ساختار این ۱۲ جلد، می‌توانست بر اساس ساختار نظام‌وارگی، قابلیت چینش بهتری داشته باشد و بر این اساس، مجلدات هفتم، هشتم و نهم بعد از جلد دوم می‌آمد و بعد از آن، جلد سوم و ششم قرار می‌گرفت و در نهایت، جلد دهم، یازدهم و دوازدهم می‌آمد.

■ پروژه عدالت‌خواهی مرحوم حکیمی

مرحوم حکیمی واقعاً نسبت به عدالت و معضل فقر، دردمندی داشتند. برخی از افراد شعار عدالت می‌دهند، منبر می‌روند و کتاب می‌نویسند، ولی سوز و درد فقرا را ندارند! مرحوم حکیمی نسبت به فقرا و نیازمندان جامعه، دردمند بودند. ایشان در سال ۱۳۸۱ و در نامه‌ای به فیدل کاسترو، درباره مبانی اسلام نوشتند: «اصولاً اگر بخواهیم همه تعالیم قرآن و اسلام را در دو کلمه خلاصه کنیم، می‌شود: توحید و عدل. توحید یعنی تصحیح رابطه انسان با خدا، عدل یعنی تصحیح رابطه انسان با انسان...».

با توجه به همین دغدغه، ایشان کتاب الحیاه را نوشتند و تلاش کردند تا مسائل اجتماعی را نیز رصد کنند. مرحوم حکیمی نقدی به عدالت‌گرایی امام(ره) نداشتند و حتی جلد اول کتاب الحیاه را به امام تقدیم کردند و با ایشان همراه بودند. امام نیز به مرحوم حکیمی علاقه‌مند بودند و در نامه‌ای که از نجف برای استاد ارسال کردند، ایشان را با عنوان احترام‌آمیز «جناب مستطاب ثقة الاسلام آقای حکیمی - دامت افاضاته» مورد خطاب قرار دادند. ایشان هر چند تفکر فلسفی امام را نپذیرفته بودند، ولی تفکر عدالت‌گرایی امام و مقام معظم رهبری را قبول داشتند و ارتباط و علقه میان ایشان و رهبری، تا آخر عمر همچنان برقرار بود. مقام معظم رهبری در پیام تسلیت، از ایشان به عنوان یکی از رفقای دیرینه یاد می‌کنند: «اینجانب فقدان اندوهبار این رفیق دیرین را به خاندان مکرّم حکیمی... تسلیت عرض می‌کنم...». مرحوم حکیمی منتقد رفتار غیر عدالت‌گرایانه و سرمایه‌دارانه برخی مسئولان بودند و بر عملکرد آنان، نقدهای جدی داشتند. البته من شیوه ایشان را که گاهی نیز رفتارهای قهرآمیزی نشان می‌دادند، نمی‌پسندیدم! انسان همیشه باید در صحنه باشد و نقدهای مدلل، مصحح و ایجابی را ارائه کند. به هر حال انسان وقتی می‌گوید این بانک گرفتار کنز یا مانع تولید است، باید ساختار مالی مناسبی را که سبب تحقق اهداف اسلامی می‌شود، پیشنهاد دهد.

■ ملاحظاتی درباره سیر علمی و عملی مرحوم حکیمی

یک: اینجانب روش اجتهادی ایشان را به عنوان روش میانی قبول دارم. وقتی می‌خواهیم سراغ متون دینی برویم، باید ببینیم قرآن و سنت چه می‌گویند. قرآن صامت نیست، بلکه ناطق است. با توجه به نیازهای زمانه و پرسش‌های روز، باید قرآن را استنطاق کرد و از آن بهره برد. باید مدلول التزامی و بین قرآن را به دست آورد و حتی از دلالت‌های التزامی جدیدتری نیز استفاده کرد. استاد حکیمی این روش را به کار بردند. ایشان هر چند روش استنطاق را تبیین نمی‌کنند، ولی آن را اعمال می‌کنند. روش استظهاری، فرآیندی دارد و روش واژه‌هاست. واحد فهم، واژه و کلمه است. بعد مرحله فهم جمله است، بعد مرحله فهم یک بحث است. چند پاراگراف با هم یک واحد فهم را تشکیل می‌دهند. واحد فهم، یک شبکه معرفتی است. مثلاً واژه ولایت در آیات قرآنی، یک شبکه معنایی را درست می‌کند و این فرآیند، فهم استظهاری است. لذا از فهم واژگانی تا فهم استظهاری فرآیندی است که البته آقای حکیمی آن را توضیح نداده‌اند. روشی که شهید آیت‌الله صدر در تفسیر موضوعی بیان می‌کنند، همان روش استنطاقی است. بعد از روش استنطاقی و استظهاری، باید سراغ روش اجتهادی برویم که با سه گونه اجتهادی روبه‌رو هستیم: اجتهاد قسم اول، با هدف فهم جامع و روشمند نصوص دینی و تطبیق بر شئون زندگی است و اجتهاد قسم دوم اجتهادی پایشی برای شناخت موضوعات عینی است. اجتهاد قسم سوم، با هدف نقد وضع موجود و تغییر آن و ایصال به وضع مطلوب است. یکی دیگر از روش‌ها، ساختارسازی است. بدون ساختارسازی، نمی‌توان جامعه را اداره کرد. امروزه مدل اداره جامعه، بر اساس ساختارهاست. استاد حکیمی عالم به روزی بودند، ولی به نظرم از ساختارسازی مدرن، شناخت دقیقی نداشتند. امروزه استعمارگران ساختار درست کرده، سند ۲۰۳۰ تدوین می‌کنند و می‌گویند تو باید در این ساختار شکل بگیری و حرکت کنی! دیگر استعمارگری، استعمارگری نسل اول نیست که انگلیس وارد کشوری شود و حکومت را به دست گیرد. از سنخ استعمارگری نسل دوم هم نیست که حاکمان مستبدی چون حکومت پهلوی، سیستمی گوش به فرمان را راه بیندازند، بلکه در حکمرانی قسم سوم، ساختار بین‌المللی درست می‌کنند و به شما اجازه نمی‌دهند در کشورتان ساختار مالی و ساختار تربیتی منطبق بر علایق خود درست کنید. حتی باید کتاب‌های درسی را آنگونه که سازمان بین‌المللی اجازه می‌دهند، بنویسید!

دو: مرحوم حکیمی بخشی از راه را رفتند، ولی این راه کامل نیست. من این سخن را قبول دارم که اگر مطلبی را از فلسفه و عرفان به دست آوردیم، نباید سریع نصوص دینی را به تأویل ببریم و خودمان را از مدلول التزام و مطابقی نصوص ناطق، محروم کنیم. این حرف درستی است، ولی به نظرم برخی نقدهایی که ایشان به برخی مدعیات فلسفی ملاصدرا دارد، چندان تام و تمام نیستند! مرحوم میرزا جواد تهرانی که مردی عارف و انقلابی بود، براهین اصاله وجود را رد می‌کرد و در رد آن براهین، اصالت وجود می‌آورد! این خودش فلسفه دیگری است. پس نقد فلسفه ندارند، بلکه یک فلسفه دیگری غیر از فلسفه ملاصدرا را قبول کرده‌اند. اگر دوستان مکتب تفکیک تلاش کنند و نظام‌واره‌ای از مباحث فلسفی مورد قبول خود را ارائه بدهند، قابلیت تطبیق با برخی از مشارب فلسفه را دارد.

سه: مرحوم حکیمی در تربیت شاگرد موفق نبودند! هر چند شاگردان زیادی آثار ایشان را می‌خوانند، ولی نمی‌توانند تئوری ایشان را دنبال کنند. هر پروژه یک دوره تأسیس و یک دوره تکمیل و توضیح دارد.

پروژه عدالت‌گرایی مبتنی بر نصوص دینی، به‌شدت نیازمند تکمیل است و شاگردانی باید آن را تکمیل کنند. این روحیه در ایشان نبود!

چهار: نکته آخر، جدایی تفکر ایشان از اندیشه حاکم بر انجمن حجتیه است. در حال حاضر انجمن حجتیه سکولار شده و نه تنها منتقد جمهوری اسلامی، بلکه منتقد حکومت اسلامی است، در حالی که مرحوم حکیمی در جلد دوم الحیاه، به بحث حکومت اسلامی و در جلد نهم، به صد ویژگی حاکم اسلامی پرداخته‌اند. ایشان معتقد نبودند که ما حکومت اسلامی تشکیل ندهیم، تا امام زمان «عج» ظهور کنند یا قائل به نگاه سکولاریستی انجمن حجتیه نبودند. ایشان هرچند تفکیکی بودند، ولی با انجمن حجتیه فاصله زیادی داشتند. استاد حکیمی هرچند با دکتر شریعتی و روشنفکری مرتبط بودند، ولی در چارچوب تفکر آنها محصور نبودند و کاملاً شخصیتی مستقل، نواندیش داشتند و به واقع، تکمیل‌کننده مباحث مرحوم میرزا جواد تهرانی بودند.

تفکر استاد حکیمی، به هیچ روی با انجمن حجتیه یکسان نبود. در حال حاضر این انجمن، سکولار شده و نه تنها منتقد جمهوری اسلامی، بلکه منتقد حکومت اسلامی است، در حالی که مرحوم حکیمی در جلد دوم الحیاه، به بحث حکومت اسلامی و در جلد نهم، به صد ویژگی حاکم اسلامی پرداخته‌اند. ایشان معتقد نبودند که ما حکومت اسلامی تشکیل ندهیم تا امام زمان (عج) ظهور کنند یا قائل به نگاه سکولاریستی انجمن حجتیه نبودند. ایشان هرچند تفکیکی بودند، ولی با انجمن حجتیه خیلی فاصله داشتند

زنده‌یاد استاد محمدرضا حکیمی، کنار آیت‌الله سیدجعفر سیدان